

مجموعه آثار استاد شهید مطهری ؛ ج ۲۰ ؛ ص ۱۶۱

اصل اجتهاد در اسلام [(ده گفتار)]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۲.

اجتهاد چیست؟

مسئله اجتهاد و تقلید این روزها مسئله روز است. بسیاری اشخاص این روزها می پرسند و یا با خود فکر می کنند که اجتهاد در اسلام چه صیغه ای است و از کجای اسلام در آمده است؟ چرا باید تقلید کرد؟ شرایط اجتهاد چیست؟ وظایف مجتهد چیست؟ وظایف مقلد چیست؟.

اجتهاد به طور سربسته به معنای صاحب نظر شدن در امر دین است، ولی صاحب نظر بودن و اعمال نظر کردن در امور دینی از نظر ما که شیعه هستیم دو جور است: مشروع و ممنوع، همان طوری که تقلید نیز بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۴

اجتهاد ممنوع

اما اجتهادی که از نظر ما ممنوع است به معنای تقنین و تشریح قانون است؛ یعنی مجتهد حکمی را که در کتاب و سنت نیست با فکر خودش و رأی خودش وضع کند.

این را در اصطلاح «اجتهاد رأی» می گویند. این گونه اجتهاد از نظر شیعه ممنوع است ولی اهل تسنن آن را جایز می دانند. آنها منابع تشریح و ادله شرعی را که ذکر می کنند می گویند: کتاب و سنت و اجتهاد. اجتهاد را که مقصود همان «اجتهاد رأی» است در عرض کتاب و سنت قرار می دهند.

^۱ این سخنرانی در اول اردیبهشت سال ۱۳۴۰ سه هفته بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه ایراد شده است.
^۲ توبه/ ۱۲۲: [و مؤمنین همگی نمی توانند کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای گروهی کوچ نمی کنند تا در دین تفقه و دانش کافی پیدا کنند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنها را هشدار دهند.]

این اختلاف نظر از اینجا سرچشمه می‌گیرد که اهل تسنن می‌گویند احکامی که به وسیله کتاب و سنت تشریح شده محدود و متناهی است و حال آنکه وقایع و حوادثی که پیش می‌آید نامحدود است، پس يك منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریح احکام الهی و آن همان است که از او به «اجتهاد رأی» تعبیر می‌کنیم. در این زمینه احادیثی هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. از آن جمله اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن می‌فرستاد از او پرسید در آنجا چگونه حکم می‌کنی؟ گفت مطابق کتاب خدا. فرمود اگر حکم را در کتاب خدا نیافتی چگونه حکم می‌کنی؟ گفت از سنت پیغمبر خدا استفاده می‌کنم. فرمود اگر در سنت پیغمبر خدا نیافتی چه خواهی کرد؟ گفت: أَجْتَهِدُ رَأْيِي یعنی فکر و ذوق و سلیقه خودم را به کار می‌اندازم. احادیث دیگری هم در این زمینه روایت کرده‌اند.

در اینکه «اجتهاد رأی» چگونه است و به چه ترتیبی باید صورت بگیرد، در میان اهل تسنن اختلاف نظر است. شافعی در کتاب معروف خود به نام الرّسالة- که اولین کتابی است که در علم اصول فقه نوشته شده و بنده در کتابخانه مجلس دیده‌ام- بابی دارد به نام باب اجتهاد. شافعی در آن کتاب اصرار دارد که اجتهاد که در احادیث آمده منحصرأً «قیاس» است. قیاس اجمالاً یعنی موارد مشابه را در نظر بگیریم و در قضیه مورد نظر خود مطابق آن موارد مشابه حکم کنیم.

ولی بعضی دیگر از فقهای اهل تسنن اجتهاد رأی را منحصر به قیاس ندانسته‌اند، «استحسان» را نیز معتبر شمرده‌اند. استحسان یعنی اینکه مستقلاً بدون اینکه موارد مشابه را در نظر بگیریم بینیم اقرب به حق و عدالت چیست و ذوق و عقل ما چگونه می‌پسندد همان طور رأی بدهیم. و همچنین است «استصلاح» یعنی

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۵

تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر. و همچنین است «تأول» یعنی هر چند حکمی در نصّی از نصوص دینی، در آیه‌ای از آیات قرآن و یا حدیثی از احادیث معتبره پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده ولی به واسطه بعضی مناسبات، ما حق داشته باشیم از مدلول نصّ صرف نظر کنیم و «رأی اجتهادی» خود را مقدم بداریم. هرکدام از اینها احتیاج به شرح و تفصیل دارد و بحث شیعه و سنی را در میان می‌آورد.

در این زمینه یعنی زمینه اجتهاد در عرض نص و در مقابل نص، کتابها نوشته شده و شاید از همه بهتر همین رساله‌ای است که اخیراً علامه جلیل مرحوم سید شرف الدین - رحمة الله علیه - به نام النص و الاجتهاد نوشته‌اند.

اما از نظر شیعه چنین اجتهادی مشروع نیست. از نظر شیعه و ائمه شیعه اساس اولی این مطلب یعنی اینکه احکام کتاب و سنت وافی نیست پس احتیاج به اجتهاد رأی است درست نیست. اخبار و احادیث زیادی در این زمینه آمده که حکم هر چیزی به طور کلی در کتاب و سنت موجود است. در کافی بعد از باب «البدع و المقائیس» باری دارد به این عنوان: «باب الرد الی الکتاب و السنة و انه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الا و قد جاء فیه کتاب او سنة»^۳. ائمه اهل بیت علیهم السلام از قدیم الایام به مخالفت با قیاس و رأی شناخته شده‌اند.

و البته قبول کردن و قبول نکردن قیاس و اجتهاد رأی را از دو نظر می‌توان مورد مطالعه قرار داد. یکی از آن جهت که عرض کردم یعنی قیاس و اجتهاد رأی را به عنوان یک منبع از منابع تشریح اسلامی بشماریم و در عرض کتاب و سنت قرار دهیم و بگوییم مواردی هست که حکمی به وسیله وحی تشریح نشده و باید مجتهدین با رأی خود آن را بیان کنند؛ و دیگر از آن جهت که قیاس و اجتهاد رأی را به عنوان وسیله استنباط احکام واقعی مورد استفاده قرار دهیم همان طوری که از سایر وسائل و طرق مثل خبر واحد استفاده می‌کنیم. به اصطلاح ممکن است به قیاس جنبه موضوعیت بدهیم و ممکن است جنبه طریقت بدهیم.

در فقه شیعه قیاس و رأی به هیچ یک از دو عنوان بالا معتبر نیست. اما از نظر اول به جهت اینکه ما حکم تشریح نشده (و لو به طور کلی) به وسیله کتاب و سنت

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۶

^۳ کافی، ج ۱، کتاب العلم: [باب رجوع به قرآن و سنت، و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است].

نداریم، و اما از نظر دوم به جهت آنکه قیاس و رأی از نوع گمانها و تخمینهایی است که در احکام شرعی زیاد به خطا می‌رود. اساس مخالفت شیعه و سنی در مورد قیاس همان قسمت اول است گو اینکه قسمت دوم در میان اصولیین بیشتر معروف و مشهور شده است.

حق «اجتهاد» در میان اهل تسنن دوام پیدا نکرد. شاید علت امر اشکالاتی بود که عملاً به وجود آمد، زیرا اگر چنین حقی ادامه پیدا کند خصوصاً اگر «تأول» و تصرف در نصوص را جایز بشماریم و هرکس مطابق رأی خود تصرف و تأولی بنماید چیزی از دین باقی نمی‌ماند. شاید به همین علت بود که تدریجاً حق اجتهاد مستقل سلب شد و نظر علمای تسنن بر این قرار گرفت که مردم را سوق بدهند فقط به تقلید از چهار مجتهد و چهار امام معروف: ابو حنیفه، شافعی، مالک بن انس، احمد بن حنبل، و مردم را از تقلید و پیروی غیر این چهار نفر منع کنند. این کار ابتدا در مصر شد (در قرن هفتم) و بعد در سایر کشورهای اسلامی هم عمل شد.

اجتهاد مشروع

کلمه «اجتهاد» تا قرن پنجم به همین معنای بالخصوص یعنی به معنای قیاس و اجتهاد رأی که از نظر شیعه اجتهاد ممنوع است استعمال می‌شد. علمای شیعه تا آن وقت در کتب خود «باب الاجتهاد» را می‌نوشتند برای اینکه آن را رد کنند و باطل بشمارند و آن را ممنوع اعلام نمایند؛ مثل شیخ طوسی در عُدّه. ولی تدریجاً معنای این کلمه از اختصاص بیرون آمد و خود علمای اهل تسنن مثل ابن حاجب در مختصر الاصول - که عضدی آن را شرح کرده و تا این اواخر کتاب اصول رسمی جامع ازهر بوده و شاید الآن هم باشد - و قبل از او غزالی در کتاب معروف المستصفی کلمه «اجتهاد» را به معنای خصوص اجتهاد رأی استعمال نکردند که در عرض کتاب و سنت قرار بگیرد، بلکه به معنای مطلق جهد و کوشش برای به دست آوردن حکم شرعی به کار بردند که با این تعبیر بیان می‌گردد: استفراغ الوسع فی طلب الحکم الشرعی. به حسب این تعریف معنای اجتهاد به کار بردن منتهای کوشش در استنباط حکم شرعی از روی ادله معتبره شرعیّه است، اما اینکه ادله شرعیّه معتبره چیست، آیا قیاس و استحسان و غیره نیز از ادله شرعیّه هست یا نیست، مطلب دیگری است.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۷

از این وقت علمای شیعه نیز این کلمه را پذیرفتند، زیرا اجتهاد را به این معنی آنها قبول داشتند. این اجتهاد، اجتهاد مشروع است. هرچند این کلمه در ابتدا در میان شیعه يك کلمه منفوری بود ولی بعد از آنکه تغییر معنا و مفهوم داد علمای شیعه تعصب نورزیدند و از استعمال آن خودداری نکردند. چنین به نظر می‌رسد که در بسیاری از موارد، علمای شیعه مقید بودند که رعایت وحدت و اسلوب و هماهنگی با جماعت مسلمین را بنمایند. مثلاً اهل تسنن اجماع را حجت می‌دانستند و تقریباً برای اجماع نیز مانند قیاس اصالت و موضوعیت قائلند و شیعه آن را قبول ندارد، چیز دیگر را قبول دارد، ولی برای حفظ وحدت و اسلوب، نام آنچه را خودشان قبول داشتند اجماع گذاشتند. آنها گفته بودند ادله شرعیه چهارتاست: کتاب و سنت و اجماع و اجتهاد (قیاس)، اینها گفتند: ادله شرعیه چهارتاست: کتاب و سنت و اجماع و عقل. فقط به جای قیاس عقل را گذاشتند.

به هر حال اجتهاد تدریجاً معنای صحیح و منطقی پیدا کرد، یعنی به کار بردن تدبر و تعقل در فهم ادله شرعیه، که البته احتیاج دارد به يك رشته علوم که مقدمه شایستگی و استعداد تعقل و تدبر صحیح و عالمانه می‌باشند. علمای اسلام تدریجاً برخوردند که استنباط و استخراج احکام از مجموع ادله شرعیه احتیاج دارد به يك سلسله علوم و معارف ابتدایی از قبیل علوم ادبیه و منطق و به دانستن قرآن و تفسیر و حدیث و رجال حدیث و شناختن قواعد علم اصول و حتی اطلاع بر فقه سایر فرق. «مجتهد» به کسی گفتند که این علوم را واجد باشد.

به‌طور جزم نمی‌گوییم ولی گمان قوی دارم که اول کسی که کلمه اجتهاد و مجتهد را در شیعه به این معنا استعمال کرد علامه حلی است. علامه در کتاب تهذیب الاصول بعد از باب القیاس، باب الاجتهاد دارد و در آنجا اجتهاد را به همین معنا استعمال کرده که امروز استعمال می‌کنند و شایع است.

پس اجتهاد ممنوع و مردود از نظر شیعه یعنی رأی و قیاس که در قدیم به نام اجتهاد نامیده می‌شده، خواه آن را يك منبع تشریع و تقنین مستقل بشماریم و یا آن را وسیله استنباط و استخراج حکم واقعی قرار دهیم. ولی اجتهاد مشروع عبارت است از به کار بردن کوشش و جهد بر مبنای تخصص فنی.

پس اینکه گفته می‌شود اجتهاد در اسلام چه صیغه‌ای است و از چه مقوله‌ای است و چه محلی از اعراب دارد، باید گفت اجتهاد به معنایی که امروز می‌گویند

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۸

یعنی اهلیت و تخصص فنی. بدیهی است کسی که می‌خواهد به قرآن و حدیث مراجعه کند باید تفسیر قرآن و معانی آیات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را بداند، حدیث معتبر را از حدیث غیر معتبر تمیز دهد؛ بعلاوه روی قواعد عقلائی صحیح تعارضها را در احادیث تا حدی که ممکن است حل کند، موارد اجماعی و متفق علیه مذهب را تمیز دهد. در خود آیات قرآن و همچنین در احادیث يك سلسله قواعد کلی ذکر شده و استفاده و اعمال آن قواعد مانند همه قواعد دیگر در همه علوم تمرین و ممارست لازم دارد. باید مثل صنعتگر ماهری که بداند از مجموع موادی که جلویش ریخته است چه ماده‌ای را انتخاب کند مهارت و استعداد داشته باشد. مخصوصاً در احادیث، جعل و وضع زیاد است، صحیح و سقیم بهم آمیخته است. باید قدرت تشخیص صحیح از سقیم در او باشد. به هر حال آن قدر معلومات مقدماتی باید داشته باشد که واقعاً اهلیت و صلاحیت و تخصص فنی داشته باشد.

پیدایش اخباریگری در شیعه

در اینجا يك جریان مهم و خطرناکی را که در عالم تشیع در چهار قرن پیش تقریباً، در موضوع اجتهاد پیدا شد باید ذکر کنم و آن موضوع «اخباریگری» است. و اگر گروهی از علمای مبرّز و دلیر نبودند و جلوی این جریان نمی‌ایستادند و آن را نمی‌کویدند معلوم نبود که امروز چه وضعی داشتیم.

مکتب اخباریگری بیش از چهار قرن از عمرش نمی‌گذرد. مؤسس این مکتب مردی است به نام ملا امین استرآبادی که شخصاً مرد باهوشی بوده و اتباع زیادی از علمای شیعه پیدا کرد. خود اخباریین مدعی هستند که قدمای شیعه تا زمان «صدوق» همه مسلک اخباری داشتند. ولی حقیقت این است که اخباریگری به صورت يك مکتب با يك سلسله اصول معین که منکر حجیت عقل باشد، و همچنین حجیت و سندیت قرآن را به بهانه اینکه فهم قرآن مخصوص اهل بیت پیغمبر است و وظیفه ما رجوع به احادیث اهل بیت است منکر شود، و همچنین بگوید اجماع بدعت اهل تسنن است، پس از ادله

اربعه یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، تنها سنت حجت است، و همچنین مدعی شود که همه اخباری که در کتب اربعه یعنی کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار آمده صحیح و معتبر بلکه قطعی الصدور است، خلاصه مکتبی با این اصول، پیش از چهار قرن پیش وجود

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۹

نداشته است.

شیخ طوسی در کتاب عُدَّة الاصول از گروهی از قدما به عنوان «مقلِّده» یاد می‌کند و انتقاد می‌نماید، ولی آنها مکتبی از خود نداشته‌اند. علت اینکه شیخ آنها را مقلِّده می‌خواند این است که در اصول دین هم به اخبار استدلال کرده‌اند.

به هر حال مکتب اخباریگری ضد مکتب اجتهاد و تقلید است. آن اهلیت و صلاحیت و تخصص فنی که مجتهدین قائلند او منکر است، تقلید غیر معصوم را حرام می‌کند. به حکم این مکتب چون حجت و سند منحصر به احادیث است و حق اجتهاد و اعمال نظر هم نیست مردم موظفند مستقیماً به متون مراجعه کنند و به آنها عمل نمایند و هیچ عالمی را به عنوان مجتهد و مرجع تقلید واسطه قرار ندهند.

ملا امین استرآبادی که مؤسس این مکتب است و شخصاً مردی باهوش و مطالعه کرده و مسافرت رفته بود کتابی دارد به نام الفوائد المدنیّه. در آن کتاب با سرسختی عجیبی به جنگ مجتهدین آمده. مخصوصاً سعی دارد که حجیت عقل را منکر شود. مدعی است که عقل فقط در اموری که مبدأ حسی دارند یا قریب به محسوسات می‌باشند (مثل ریاضیات) حجت است، در غیر اینها حجت نیست.

از قضا این فکر تقریباً مقارن است با پیدایش فلسفه حسی در اروپا. آنها در علوم حجیت عقل را منکر شدند و این مرد در دین منکر شد. حالا این فکر را این مرد از کجا آورد، آیا ابتکار خودش بود یا از کسی دیگر گرفته، معلوم نیست.

یادم هست در تابستان سال ۱۳۲۲ شمسی که بروجرده رفته بودم و آن وقت هنوز مرحوم آیت‌الله بروجرده‌ای اعلی‌الله مقامه در بروجرده بودند و به قم نیامده بودند یک روز سخن از همین فکر اخباریین شد. ایشان در ضمن انتقاد از این فکر فرمودند که پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه

حسی بود که در اروپا پیدا شد. این را من آن وقت از ایشان شنیدم، بعد که به قم آمدند و درس اصول ایشان به این مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم دوباره این مطلب را از ایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند. الآن نمی دانم که این فقط حدسی بود که ایشان ابراز می داشتند یا مدرکی داشتند. من خودم تاکنون به مدرکی برنخورده ام و بسیار بعید می دانم که این فکر حسی در آن وقت از غرب به شرق آمده باشد. ولی از طرف دیگر ایشان هم بی مدرک سخن نمی گفتند. اکنون متأسفم که چرا از ایشان استفسار نکردم.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۰

مبارزه با اخباریگری

به هر حال اخباریگری نهضتی بود بر ضدیت عقل. جمود و خشکی عجیبی بر این مسلک حکمفرماست. خوشبختانه افراد رشیدی مانند وحید بهبهانی، معروف به «آقا» که آقایان آل آقا از نسل ایشان هستند، و شاگردان ایشان و بعد مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه با این مسلک مبارزه کردند.

وحید بهبهانی در کربلا بود. در آن وقت صاحب حدائق هم که اخباری متبحری است در کربلا بود و هر دو حوزه درس داشتند. وحید مسلک اجتهاد داشت و صاحب حدائق مسلک اخباری و قهراً مبارزه سختی بود. بالاخره وحید بهبهانی صاحب حدائق را شکست داد. می گویند شاگردهای مبرز وحید بهبهانی از قبیل کاشف الغطاء و بحر العلوم و سید مهدی شهرستانی همه اول شاگرد صاحب حدائق بودند و بعد آمدند به درس وحید و درس صاحب حدائق را ترک کردند.

ولی البته صاحب حدائق يك اخباری ملایمی است، خودش مدعی است که مسلک او با مسلک مرحوم مجلسی یکی است، متوسط بین اخباری و اصولی است، بعلاوه مردی متقی و خداترس و با ایمان بوده. با همه اینکه وحید بهبهانی با شدت با او مبارزه کرد و نماز جماعت خواندن با او را منع کرد، او برعکس می گفت نماز جماعت با آقای وحید صحیح است، و می گویند وقت مردن وصیت کرد که نماز میّت او را وحید بهبهانی بخواند.

مبارزه شیخ انصاری از این جهت بود که يك پی‌ریزی متقنی برای علم اصول فقه کرد که می‌گویند خودش می‌گفت اگر امین استرآبادی زنده بود اصول من را می‌پذیرفت.

البته مکتب اخباری در اثر این مقاومتها شکست خورد و الآن جز در گوشه و کنارها پیروانی ندارد، ولی همه افکار اخباریگری که به سرعت و شدت بعد از پیدایش ملا امین در مغزها نفوذ کرد و در حدود دویست سال کم و بیش سیادت کرد از مغزها بیرون نرفته، الآن هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کار نباشد جایز نمی‌دانند. جمود اخباریگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند. فعلاً مجال شرح و بسط نیست.

يك چیز که باعث رشد و نفوذ طرز فکر اخباری در میان مردم عوام می‌شود آن

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۱

جنبه حق به جانب عوام پسندی است که دارد، زیرا صورت حرف این است که می‌گویند ما از خودمان حرفی نداریم، اهل تعبد و تسلیم هستیم، ما جز قال الباقر علیه السلام و قال الصادق علیه السلام سخنی نداریم، از خودمان حرف نمی‌زنیم، حرف معصوم را می‌گوییم.

شیخ انصاری در فرائد الاصول مبحث «برائت و احتیاط» از سید نعمت الله جزایری که مسلک اخباری دارد نقل می‌کند که می‌گوید:

آیا هیچ عاقلی احتمال می‌دهد که در روز قیامت يك بنده‌ای از بندگان خدا را (یعنی يك اخباری را) بیاورند و از او بپرسند تو چگونه عمل می‌کردی و او بگوید به فرمایش معصومین عمل می‌کردم و هر جا که کلام معصوم نبود احتیاط می‌کردم و آن وقت يك همچو آدمی را ببرند به جهنم و از آن طرف يك آدم لاقید و بی‌اعتنا به سخن معصوم (یعنی يك نفر اصولی و پیرو مسلک اجتهاد) را که هر حدیثی را به يك بهانه طرد می‌کند ببرند بهشت!! حاشا و کلاً.

جوابی که مجتهدین می دهند این است که این گونه تعبد و تسلیمها تسلیم به قول معصوم نیست، تسلیم به جهالت است. اگر واقعاً محرز بشود که معصوم سخنی گفته ما هم تسلیم هستیم ولی شما می خواهید جاهلانه به هر چه می شنوید تسلیم شوید.

در اینجا برای نمونه که فرق بین طرز فکر جامد اخباری و فکر اجتهادی معلوم شود مطلبی را که اخیراً بر خورده ام ذکر می کنم.

يك نمونه از دو طرز تفكر

در احادیث زیادی امر شده تحت الحنك همیشه در زیر گلو افتاده باشد، نه در حال نماز فقط بلکه در همه احوال. یکی از آن احادیث این است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي» یعنی فرق بین مسلمان و مشرک تحت الحنك در زیر گلو انداختن است.

عده ای از اخباریین به این حدیث و امثال آن تمسك کرده می گویند همیشه

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۲

باید تحت الحنك افتاده باشد. ولی مرحوم ملا محسن فیض با اینکه به اجتهاد خوشبین نبوده، در وافی باب الزی و التجمل، اجتهادی دارد، می فرماید در قدیم مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنك را به بالا می بستند و نام این عمل را «اقتعاط» می گذاشته اند. اگر کسی این کار را می کرد معنایش این بود که من جزء آنها هستم. این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می دهد. ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست. حالا برعکس چون همه تحت الحنك را به بالا می بندند اگر کسی تحت الحنك را در زیر چانه چرخ بدهد حرام است، زیرا لباس شهرت می شود و لباس شهرت حرام است.

در اینجا جمود اخباریگری حکم می کند که بگوییم در متن این حدیث دستور تحت الحنك انداختن رسیده و دیگر فضولی است که ما در اطراف آن حرف بزنیم و نظر بدهیم و اجتهاد کنیم. ولی فکر اجتهادی می گوید ما دو دستور داریم: یکی دستور احتراز از شعار مشرکین که روح مضمون این حدیث

است، و یکی دستور ترك لباس شهرت. در ایامی که آن شعار در دنیا موجود بوده و مسلمانها از آن شعار احتراز می کرده‌اند، بر همه واجب بوده که تحت الحنك بیندازند، ولی امروز که آن موضوع از بین رفته و از شعار بودن خارج شده و در عمل هیچ کس تحت الحنك نمی‌اندازد، اگر کسی این کار را بکند مصداق لباس شهرت است و حرام است. این يك نمونه بود که خواستم عرض کنم. امثال این زیاد است.

از وحید بهبهانی نقل شده که فرمود يك وقت هلال ماه شوال به تواتر ثابت شد.

این قدر افرادی آمدند و گفتند ما ماه را دیدیم که برای من یقین حاصل شد. من حکم کردم که امروز عید فطر است. یکی از اخباریین به من اعتراض کرد که تو خودت ندیده‌ای و اشخاص مسلم العداة هم شهادت نداده‌اند، چرا حکم کردی؟ گفتم متواتر است و از تواتر برای من یقین پیدا شد. گفت در کدام حدیث وارد شده که تواتر حجت است؟!.

ایضاً وحید می‌گوید: جمود اخباریها به این حد است که اگر فرضاً مریضی رفته باشد پیش یکی از ائمه و آن امام به او فرموده باشد آب سرد بخور، اخباریها به همه مریضهای دنیا خواهند گفت هر وقت مریض شدید و هر مریضی پیدا کردید علاجش آب سرد است، فکر نمی‌کنند که این دستور مخصوص حال آن مریض بوده نه همه مریضها.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۳

ایضاً معروف است که بعضی اخباریها دستور می‌دادند که به کفن میّت شهادتین بنویسند و به این صورت بنویسند: اسماعیلُ یَشْهَدُ انْ لا اله الا الله یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد به وحدانیت خدا. حال چرا شهادت را به نام اسماعیل بنویسند، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق علیه السلام در کفن فرزندان اسماعیل به این عبارت نوشته بودند.

اخباریین فکر نمی‌کردند که در کفن اسماعیل که این طور می‌نوشتند چون اسم او اسماعیل بود. حالا که مثلاً حسن قلی بك مرده چرا اسم خودش را ننویسیم و اسم اسماعیل را بنویسیم؟! اخباریین

می‌گفتند اینها دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکاء به عقل است. ما اهل تعبد و تسلیم و قال الباقر علیه السلام و قال الصادق علیه السلام می‌باشیم، از پیش خود دخالت نمی‌کنیم.

تقلید ممنوع

اما تقلید. تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. يك نوع تقلید است که به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که البته ممنوع است و آن همان است که در آیه قرآن به این صورت مذمت شده: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ**^۴. اینکه گفتم تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع، مقصود از تقلید ممنوع تنها این تقلید که تقلید کورکورانه از محیط و عادت آباء و اجداد است نیست، بلکه می‌خواهم بگویم همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه بر دو قسم است: ممنوع و مشروع.

اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سر بسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده «سرسپردن» نیست، چشم باز کردن و چشم بازداشتن است. تقلید اگر شکل «سرسپردن» پیدا کرد هزارها مفسد پیدا می‌کند.

در اینجا حدیث مفصلی که در این زمینه هست و نوشته‌ام، برای شما از رو می‌خوانم. جمله معروف: **«فَمَا مِنْ كَانٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ**

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۴

هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۵ که از جمله سندهای تقلید و اجتهاد است جزء همین حدیث است و شیخ انصاری درباره این حدیث می‌گوید: آثار صدق از آن نمایان است.

این حدیث در ذیل این آیه کریمه است: **وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**^۶. این آیه در مقام مذمت عوام و بی‌سوادان یهود است که از علما و پیشوایان دین خود پیروی و

^۴ زخرف/ 23: [ما پدران خود را بر يك راهی یافته‌ایم و خود نیز به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.]

^۵ [و اما هر يك از فقها که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد عوام حق دارند از او تقلید کنند.]

^۶ بقره/ 78

تقلید می‌کردند، و دنباله آیاتی است که روش ناپسند علمای یهود را ذکر می‌کند. می‌فرماید يك عده آنها همان مردم بی‌سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز يك رشته خیالات و آرزوها نمی‌دانستند و دنبال گمان و وهم می‌رفتند.

حدیث امام صادق علیه السلام درباره تقلید ممنوع

در ذیل این آیه این حدیث است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علمای خود هر چه می‌شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست متوجه علمای یهود است. چرا قرآن عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی‌دانستند و فقط از علمای خود پیروی می‌کردند مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است پس عوام ما نیز که از علمای ما پیروی می‌کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی‌بایست قول علمای خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود:

«بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَبَيْنَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ: أَمَا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَائِهِمْ كَمَا قَدْ ذَمَّ عَوَامَّهُمْ. وَأَمَا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا».

عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از يك جهت فرق دارند و از يك

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۵

جهت مثل هم‌اند. از آن جهت که مثل هم می‌باشند خداوند عوام ما را نیز به آن نوع تقلید از علما مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه.

آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. فرمود: عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می‌گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاءها را به خاطر رودر بایستی‌ها و رشوه‌ها تغییر می‌دهند، می‌دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می‌دهند، حق یکی را به دیگری می‌دهند. آنگاه فرمود:

«وَاضْطُرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ أَنْ مَنْ يَفْعَلُ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ».

به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هرکس تکویناً قرار داده می‌دانستند که هرکس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد.

در اینجا امام می‌خواهد بفرماید که کسی نگوید که عوام یهود این مسئله را نمی‌دانستند که نباید به قول علمایی که خودشان برخلاف دستورهای دین عمل می‌کنند عمل کرد. زیرا این مسئله مسئله‌ای نیست که کسی نداند. دانش این مسئله را خداوند در فطرت همه افراد بشر قرار داده و عقل همه کس این را می‌داند. به اصطلاح اهل منطق از جمله «قضایا قیاساتها معها» است، دلیلش با خودش است.

کسی که فلسفه وجودیش پاکی و طهارت و ترک هوا و هوس است اگر دنبال هوا و هوس و دنیاپرستی برود، به حکم تمام عقول باید سخن او را نشنید. بعد فرمود:

«وَكَذَلِكَ عَوَامٌ آمَنَّا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ أَهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ أَنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا، وَ بِالْتَرَفُّقِ بِالْبِرِّ وَ الْأَحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ أَنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ الْأَهَانَةِ مُسْتَحِقًّا. فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهَمُّ»

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۶

مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ^۷.

و به همین منوال است حال عوام ما. اینها نیز اگر در فقهای خود اعمال خلاف، تعصب شدید، تزاحم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هرچند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هرچند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند.

⁷ احتجاج طبرسی، ج 2/ ص 263 [به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام. و به جای «بالترفق» «بالترفرف» آورده است.]

پس معلوم می‌شود که تقلیدِ ممدوح و مشروع «سرسپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است و اگر نه مسئولیت و شرکت در جرم است.

اندیشه عوامانه کریت و اعتصام علما

بعضی از مردم خیال می‌کنند که تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، در مردم عادی گناه تأثیر دارد و آنها را از تقوا و عدالت ساقط می‌کند ولی در طبقه علما تأثیری ندارد، آنها يك نوع «کریت» و يك نوع «اعتصام» دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر به قدر کُر شد دیگر از نجاست منفعل نمی‌شود؛ در صورتی که اسلام برای احدی کریت و اعتصام قائل نیست، حتی برای شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. چرا می‌گوید: **قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ*** ای پیغمبر! بگو خود من نیز اگر معصیت کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم. چرا می‌فرماید: **لَئِنْ أَشْرُكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ** اگر نوعی شرك در کار تو وارد شود عملت تباه خواهد شد. همه اینها برای این تعلیم است که تبعیضی در کار نیست، کریت و اعتصامی برای احدی نیست.

داستان موسی و عبد صالح که در قرآن کریم آمده داستان عجیبی است. يك نکته بزرگ که از این داستان استفاده می‌شود این است که تابع و پیرو تا آنجا تسلیم

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۷

متبوع و پیشواست که اصول و مبادی و قانون نشکند و خراب نشود. اگر دید آن متبوع کاری برخلاف اصول و مبانی انجام می‌دهد نمی‌تواند سکوت کند. گو اینکه در این داستان عملی که عبد صالح کرد از نظر خود او که افق وسیع‌تری را می‌دید و به باطن موضوع توجه داشت برخلاف اصول نبود بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، ولی سخن در این است که چرا موسی صبر نمی‌کرد و زبان به انتقاد می‌گشود؟ با اینکه وعده می‌داد و به خود تلقین می‌کرد که اعتراض نکند باز هم اعتراض و انتقاد می‌کرد. نقص کار موسی در اعتراض و انتقاد نبود، در این بود که به رمز مطلب و باطن کار آگاه نبود. البته اگر به رمز مطلب آگاه می‌شد اعتراض نمی‌کرد؛ و مایل بود که برسد به رمز مطلب، ولی مادامی که از نظر او عملی برخلاف اصول و قانون الهی است ایمان او به او اجازه نمی‌دهد سکوت کند. بعضی گفته‌اند اگر

تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می‌شد موسی از اعتراض و انتقاد باز نمی‌ایستاد مگر آنکه به رمز مطلب آگاه می‌شد.

موسی به او می‌گوید: **هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟** یعنی آیا اجازه می‌دهی از تو پیروی کنم تا مرا تعلیم کنی؟ او می‌گوید: **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** تو نخواهی توانست در مصاحبت من طاقت بیاوری و نسبت به آنچه می‌بینی سکوت کنی. بعد خود او علت را به خوبی توضیح می‌دهد: **وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا؟**

مگر تو وقتی که ببینی عملی برخلاف صورت می‌گیرد و از سرّ و رمز مطلب آگاه نباشی صبر خواهی کرد؟! موسی گفت: **سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** امیدوارم اگر خدا بخواهد صبر کنم و امر تو را مخالفت نکنم. موسی نگفت چه به رمز مطلب پی ببرم و چه نبرم صبر خواهم کرد؛ همین قدر گفت امیدوارم این تحمل در من پیدا شود. البته این تحمل آن وقت برای موسی پیدا می‌شود که از رمز مطلب آگاه گردد. بعد او خواست صریحتر از موسی قول بگیرد که حتی اگر به رمز مطلب هم پی نبری سکوت کن و اعتراض نکن تا وقتی که موقعش برسد خودم توضیح دهم: **قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا** یعنی اگر دنبال من آمدی هرچه دیدی سکوت کن، بعد من خودم توضیح می‌دهم. در اینجا دیگر آیه کریمه ندارد که موسی پذیرفت. در آیه همین قدر دارد که بعد با هم راه افتادند و رفتند، تا آخر داستان که کم و بیش همه شنیده‌اید.

به هر حال خواستم عرض کرده باشم که تقلید جاهل از عالم سرسپردگی

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۸

نیست. تقلید ممنوع جاهل از عالم همان است که شکل سرسپردگی پیدا کند و به صورت «جاهل را بر عالم بحثی نیست، ما دیگر نمی‌فهمیم، شاید تکلیف شرعی چنین و چنان اقتضا کرده باشد» و امثال اینها ادا می‌شود.

این داستان را به عنوان شاهد و تأییدی بر مطلب آن حدیث امام صادق علیه السلام عرض کردم.

حضرت بعد از آن جمله‌ها که قبلاً راجع به تقلید مذموم نقل کردم تقلید مشروع و ممدوح را این طور بیان می‌کند: «فَمَا مِنْ كَانٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» هر کدام از فقها که بتواند خود را ضبط و نگهداری کند، دعوتها و صوتهای شیطان که **وَاسْتَفْزَزُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ**⁸ او را از جا نکند، دین خود را حفظ کند، دین خودش را نفروشد (شاید مقصود این باشد که دین را در میان مردم و جامعه حفظ کند)، مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد، عوام از همچو کسی می‌توانند تقلید کنند.

البته این نکته واضح است که مخالفت يك عالم روحانی با هوای نفس فرق دارد با مخالفت يك نفر از عوام، زیرا هوای نفس هرکسی در امور معینی است. هوای نفس جوان يك چیز است و هوای نفس پیر يك چیز دیگر. هرکسی در هر مقام و هر درجه و هر طبقه و هر سنی که هست يك نوع هوای نفس دارد. مقیاس هواپرستی يك عالم روحانی این نیست که ببینیم مثلاً شراب می‌خورد یا نمی‌خورد؟ قمار می‌کند یا نمی‌کند؟ نماز و روزه را ترك می‌کند یا ترك نمی‌کند؟ مقیاس هواپرستی او در جاه و مقام و میل به دست بوسی و شهرت و محبوبیت و علاقه به اینکه مردم دنبال سرش حرکت کنند و در مصرف بیت المال در راه آقایی خود و یا باز گذاشتن دست کسان و خویشان و مخصوصاً آقازادگان گرام در بیت المال و امثال اینهاست.

بعد امام علیه السلام فرمود: «وَهُمْ بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ» یعنی کسانی که دارای این

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۷۹

فضائل و ملکات عالیه باشند بعضی از فقهای شیعه هستند نه همه آنها. این حدیث به اعتبار جمله‌های آخرش یکی از مدارك مسئله اجتهاد و تقلید است.

پس معلوم شد هرکدام از اجتهاد و تقلید بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

⁸ اسراء/ 64: [و هرکدام از آنها را توانستی با صدای خود بخوان، و با سپاه سواره و پیاده‌ات بر آنان بتاز.]

چرا تقلید میّت جایز نیست؟

مسئله‌ای ما در فقه داریم که از مسلمّات فقه ماست و آن اینکه تقلید میّت ابتدائاً جایز نیست. تقلید میّت اگر جایز باشد فقط در ادامه دادن تقلید کسی است که در زمان حیاتش از او تقلید می‌کرده‌اند و حالا مرده است. تازه، ادامه دادن تقلید میّت هم باید با اجازه و تصویب مجتهد حیّ باشد. من به ادلّه فقهی این مسئله کاری ندارم، همین قدر می‌گویم بسیار فکر اساسی است اما به شرط اینکه هدف این مسئله روشن شود.

فایده اول این فکر این است که وسیله‌ای است برای بقای حوزه‌های علمی دینی که ادامه پیدا کند و علوم اسلامی محفوظ بماند، نه تنها محفوظ بماند بلکه روز به روز پیش برود و تکامل پیدا کند و مشکلات حل نشده حل شود.

این طور نیست که همه مشکلات ما در قدیم به وسیله علما حل شده و دیگر اشکالی و کاری نداریم. ما هزاران معما و مشکل در کلام و تفسیر و فقه و سایر علوم اسلامی داریم که بسیاری از آنها به وسیله علمای بزرگ در گذشته حل شده و بسیاری باقی مانده و وظیفه آیندگان است که حل کنند و تدریجاً در هر رشته‌ای کتابهایی بهتر و جامع‌تر بنویسند و این رشته را ادامه بدهند و جلو ببرند، همان طوری که در گذشته نیز تدریجاً تفسیر را جلو بردند، کلام را جلو بردند، فقه را جلو بردند.

این قافله نباید در سیر خود توقف کند. پس تقلید مردم از مجتهدین زنده و توجه به آنها يك وسیله‌ای است برای ابقاء و تکامل علوم اسلامی.

علت دیگر این است که مسلمین هر روز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبرو می‌شوند و نمی‌دانند تکلیفشان در این مسائل چیست. فقهای زنده و زنده فکری لازم است که به این حاجت بزرگ پاسخ بدهند. در یکی از اخبار اجتهاد و تقلید آمده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ أَحَادِيثِنَا»⁹.
حوادث واقعه همان

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۰

⁹ احتجاج طبرسی، ج 2/ ص 283] و اما در حوادث واقعه به راویان احادیث ما رجوع کنید. [و به جای «احادیثنا» «حدیثنا» آورده است.

مسائل جدید است که دوره به دوره و قرن به قرن و سال به سال پیش می‌آید.

مطالعه و تتبع در کتب فقهیه در دوره‌ها و قرون مختلف می‌رساند که تدریجاً بر حسب احتیاجات مردم مسائل جدیدی وارد فقه شده و فقها در مقام جوابگویی برآمده‌اند و به همین جهت تدریجاً بر حجم فقه افزوده شده.

اگر کسی محققانه حساب کند می‌تواند بفهمد که مثلاً فلان مسئله و فلان مسئله در چه قرنی و در چه منطقه‌ای روی چه احتیاجی وارد فقه شده. اگر مجتهد زنده به مسائل جدید پاسخ ندهد چه فرقی بین تقلید زنده و مرده است؟! بهتر اینکه از بعضی از اموات مثل شیخ انصاری که به اعتراف خود مجتهدین زنده از همه آنها عالم‌تر و محقق‌تر بوده تقلید کنند.

اساساً «رمز اجتهاد» در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این رمز را به دست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می‌کند و بالتبع حکم آنها عوض می‌شود. و الا تنها در مسائل کهنه و فکرشده فکر کردن و حد اکثر يك «علی الاقوی» را تبدیل به «علی الاحوط» کردن و یا يك «علی الاحوط» را تبدیل به «علی الاقوی» کردن هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد.

اجتهاد البته شرایط و مقدمات زیادی دارد. مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه و حتی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی. و مدتها ممارست لازم است تا يك فقیه واقعی و حسابی پیدا شود. تنها با خواندن چند کتاب ادبی در نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و بعد سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فرائد و مکاسب و کفایه و بعد چند سال درس خارج، کسی نمی‌تواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند و کتاب و وسائل و جواهر را جلوی بگذارد و پشت سر هم فتوا بدهد. باید راستی از تفسیر و از حدیث یعنی از چندین هزار حدیث که در طول ۲۵۰ سال از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان امام عسکری علیه السلام صادر شده، و محیط صدور این احادیث یعنی تاریخ اسلام، و فقه سایر فرق اسلامی و از رجال و طبقات روات آگاهی داشته باشد.

آیت‌الله بروجردی اعلی‌الله مقامه براستی فقیه بود. من عادت ندارم از کسی نام ببرم. ایشان هم تا زنده بودند در سخنرانی‌هایم از ایشان نام نبرده‌ام ولی حالا که

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۱

ایشان رفته‌اند و مطمعی نیست می‌گویم که این مرد به راستی يك فقیه ممتاز و مبرّز بود، بر همه این رشته‌ها از تفسیر و حدیث و رجال و درایه و فقه سایر فرق اسلامی احاطه و تسلط داشت.

تأثیر جهان‌بینی فقیه در فتوایش

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان‌بینی‌اش در فتوایش زیاد تأثیر دارد. فقیه باید احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می‌کند داشته باشد.

اگر فقیه‌ی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیه‌ی مقایسه کنیم که وارد جریان‌های زندگی است، این هر دو نفر به ادله شرعی و مدارك احکام مراجعه می‌کنند، اما هر کدام يك جور و يك نحو بخصوص استنباط می‌کنند.

مثالی عرض می‌کنم: فرض کنید يك نفر در شهر تهران، بزرگ شده باشد و یا در شهر دیگری مثل تهران که در آنجا کُر و آب جاری فراوان است، حوضها و آب انبارها و نهرها هست، و همین شخص فقیه باشد و بخواهد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد. این شخص با سوابق زندگی شخصی خود وقتی که به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند يك طوری استنباط می‌کند که خیلی مقرون به احتیاط و لزوم اجتناب از بسیاری چیزها باشد. ولی همین شخص که يك سفر به زیارت خانه خدا می‌رود و وضع طهارت و نجاست و بی‌آبی را در آنجا می‌بیند نظرش در باب طهارت و نجاست فرق می‌کند، یعنی بعد از این مسافرت اگر به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند آن اخبار و روایات برای او يك مفهوم دیگر دارد.

اگر کسی فتوای فقه‌ها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند می‌بیند که چگونه سوابق ذهنی يك فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در

فتوهایش تأثیر داشته به طوری که فتوای عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می‌دهد و فتوای شهری بوی شهری.

این دین، دین خاتم است، اختصاص به زمان معین و یا منطقه معین ندارد،

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۲

مربوط به همه منطقه‌ها و همه زمانهاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده، پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بی‌خبر باشد، به تکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آنگاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریانها و تحولات و پیشرفتهاست کاملاً و به‌طور صحیح استنباط کند؟!

ادراك ضرورتها

ما همین الان در فقه خودمان مواردی داریم که فقهای ما به‌طور جزم به لزوم و وجوب چیزی فتوا داده‌اند فقط به دلیل درك ضرورت و اهمیت موضوع، یعنی با اینکه دلیل نقلی از آیه و حدیث به‌طور صریح و کافی نداریم، و همچنین اجماع معتبری در کار نیست، فقها از اصل چهارم استنباط یعنی دلیل مستقل عقلی استفاده کرده‌اند. فقها در این گونه موارد از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی به روح اسلام که موضوعات مهم را بلا تکلیف نمی‌گذارد جزم می‌کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد. مثل آنچه در مسئله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده‌اند. حالا اگر به اهمیت موضوع پی نبرده بودند آن فتوا پیدا نشده بود. تا این حد که به اهمیت موضوع پی برده‌اند فتوا هم داده‌اند. موارد دیگر نظیر این مورد می‌توان پیدا کرد که علت فتوا ندادن توجه نداشتن به لزوم و اهمیت موضوع است.

يك پیشنهاد مهم

در اینجا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه ما بسیار مفید است.

این را قبلاً مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبد‌الکریم یزدی اعلی‌الله مقامه فرموده‌اند و من پیشنهاد ایشان را عرض می‌کنم.

ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم در همه مسائل از يك نفر تقلید کنند.

بهتر این است که قسمت‌های تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته‌ای بعد از آنکه يك دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در يك قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی از آنها تقلید کنند. مثلاً بعضی رشته تخصصی خود را عبادات قرار دهند و بعضی معاملات و بعضی سیاسات و بعضی احکام (احکام به اصطلاح فقه)، همان طوری که در طب این کار شده و

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۳

رشته‌های تخصصی پیش آمده، هر دسته‌ای متخصص يك رشته از رشته‌های پزشکی هستند، بعضی متخصص قلب می‌باشند، بعضی متخصص چشم، بعضی متخصص گوش و حلق و بینی و بعضی متخصص چیز دیگر. اگر این کار بشود هرکسی بهتر می‌تواند تحقیق کند در قسمت خودش. گمان می‌کنم در کتاب الکلام یجر الکلام تألیف آقای سید احمد زنجانی سلمه‌الله این مطلب از قول ایشان چاپ شده.

این پیشنهاد بسیار پیشنهاد خوبی است، و من اضافه می‌کنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقاہت، از صد سال پیش به این طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهای این زمان جلوی رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند.

تقسیم کار تخصصی در علوم

زیرا تقسیم کار در علوم، هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن؛ یعنی علوم تدریجاً رشد می‌کنند تا می‌رسند به حدی که از عهده يك نفر تحقیق در همه مسائل آنها ممکن نیست، ناچار باید تقسیم

بشود و رشته‌های تخصصی پیدا شود. پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در يك علم، نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است. و از طرف دیگر با پیدایش رشته‌های تخصصی و تقسیم کار و تمرکز فکر در مسائل بخصوص آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا می‌کنند. در همه علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه، رشته‌های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است.

تکامل هزارساله فقه

زمانی بود که فقه بسیار محدود بود. وقتی به کتب فقهیه قبل از شیخ طوسی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم چقدر کوچک و محدود بوده است! شیخ طوسی با نوشتن کتابی به نام مبسوط فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه داد. و همچنین دوره به دوره در اثر مساعی علما و فقها و وارد شدن مسائل جدید و تحقیقات جدید، بر حجم فقه افزوده شد تا آنجا که در حدود صد سال پیش که صاحب جواهر موفق شد يك دوره فقه بنویسد، به زحمت توانست این کار را انجام دهد. می‌گویند در حدود

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۴

بیست سالگی این کار را شروع کرد و با استعداد فوق‌العاده و کار مداوم و عمر طویل، در آخر توانست دوره فقه را به آخر برساند. دوره جواهر در شش جلد بسیار ضخیم چاپ شده. تمام کتاب مبسوط شیخ طوسی که در عصر خود نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده شاید از نصف يك جلد از شش جلد جواهر کوچکتر باشد.

بعد از صاحب جواهر مبانی فقهی جدیدی به وسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه پی‌ریزی شد که نمونه‌اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن مرحوم است. بعد از ایشان در مخیله کسی هم خطور نمی‌کند که يك دوره فقه با این شرح و تحقیق تألیف یا تدریس کند.

در این وضع حاضر و بعد از این پیشرفت و تکامل که در فقه ما مانند سایر علوم دنیا پیدا شده و این پیشرفت معلول مساعی علما و فقهای گذشته بوده، یا باید علما و فقهای این زمان جلوی رشد و

تکامل فقه را بگیرند و مانع ترقی آن گردند و یا باید آن پیشنهاد متین و مترقی را عملی کنند، رشته‌های تخصصی به وجود بیاورند و مردم هم در تقلید تبعیض کنند همان طوری که در رجوع به طبیب تبعیض می‌کنند.

شورای فقهی

پیشنهاد دیگری هم داریم که عرض می‌کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود بهتر است و آن اینکه در دنیا در عین اینکه رشته‌های تخصصی در همه علمها پیدا شده و موجب پیشرفتهای و ترقیات محیر العقول شده، يك امر دیگر نیز عملی شده که آن هم به نوبه خود يك عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تك روی کاری ساخته نیست، علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند. حتی علمای قاره‌ای با علمای قاره دیگر همفکری و همکاری می‌کنند. در نتیجه این همکاریها و همفکریها و تبادل نظرها بین طراز اولها، اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر می‌شود و جا باز می‌کند و اگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن می‌شود و محو می‌گردد، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمی‌مانند.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۵

متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده، نه همکاری و نه همفکری، و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمی‌توان داشت.

راجع به مشاوره علمی و تبادل نظر هر چند به قدری واضح است که احتیاج به استدلال ندارد، اما برای اینکه دانسته شود در خود اسلام این پیش بینی‌ها و دستورهای مترقیانه هست به آیه‌ای از قرآن و به جمله‌هایی از نهج البلاغه اشاره می‌کنم.

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**^{۱۰}. این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را این‌طور وصف می‌کند: دعوت حق را اجابت می‌کنند، نماز را بپا می‌دارند، کار خود را با شور و همفکری انجام می‌دهند و از آنچه به آنها عنایت کرده‌ایم انفاق می‌کنند. پس، از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است.

در نهج البلاغه می‌فرماید:

«وَ اعْلَمُوا انَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْتَحْفِظِينَ عِلْمَهُ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَ يُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ، يَتَوَاصَلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَ يَتَلَاقُونَ بِالْمَحَبَّةِ وَ يَتَسَاقُونَ بِكَاسِ رَوْيَةٍ وَ يَصُدُّرُونَ بِرِيَّةٍ^{۱۱}».

بدانید که آن دسته از بندگان خدا که علم خدا به آنها سپرده شده، سرّ خدا را نگه می‌دارند و چشمه‌های او را جاری می‌سازند (یعنی چشمه‌های علم را به روی مردم باز می‌کنند)، با یکدیگر رابطه دوستی و عواطف محبت‌آمیز دارند، با گرمی و بشاشت و محبت با یکدیگر ملاقات می‌کنند و یکدیگر را از جام اندوخته‌های علمی و فکری خود سیراب می‌نمایند، این یکی از جام اندوخته‌های فکر خود و نظر خود به آن یکی می‌دهد و آن یکی به این یکی، در نتیجه همه سیراب و ارضاء شده بیرون می‌آیند.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۶

اگر شورای علمی در فقاقت پیدا شود و اصل تبادل نظر به‌طور کامل جامه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکامل که در فقه پیدا می‌شود بسیاری از اختلاف فتواها از بین می‌رود.

چاره‌ای نیست، اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیاست باید از اسلوبهایی که در سایر علوم پیروی می‌شود پیروی کنیم. اگر پیروی نکنیم معنایش این است که از ردیف علوم خارج است.

^{۱۰} شوری/ 38

^{۱۱} نهج البلاغه، خطبه 212

پیشنهادهای مفید و لازم دیگری هم داشتیم که وقت گذشت و نمی‌توانم ذکر کنم، زیرا در حدود سه ربع ساعت دیگر وقت می‌گیرد، و می‌دانم راه بعضی از آقایان دور است تا به منزل برسند.

آیه‌ای که در طلوعه سخن خواندم این آیه کریمه بود: **فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْتَفِعُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**. این آیه کریمه صریحاً دستور می‌دهد که گروهی از مسلمین می‌بایست در دین تفقه کنند و دیگران را از تفقه خود بهره‌مند سازند.

تفقه از ماده «فقه» است. معنای فقه، مطلق فهم نیست، بلکه فهم عمیق و بصیرت کامل به حقیقت يك چیز را فقه می‌گویند. «راغب» در مفردات می‌گوید: «الفقه هو التوصل الى علم غائب بعلم شاهد» یعنی فقه این است که از يك امر ظاهر و آشکار به يك حقیقت مخفی و پنهان پی برده شود. در تعریف «تفقه» می‌گویند: «تَفَقَّهَ إِذَا طَلَبَهُ فَتَخَصَّصَ بِهِ» یعنی طلب کرد چیزی را و در آن تخصص پیدا کرد.

این آیه به مسلمانان می‌گوید که در فهم دین سطحی نباشند، عمیق فکر کنند، به معنا و روح دستورها پی برند.

این آیه کریمه مدرک اجتهاد و فقاهاست و همین آیه کریمه سند پیشنهادهای ماست. همچنان که به حکم این آیه کریمه بساط اجتهاد و تفقه در اسلام پهن شده است، به حکم همین آیه باید این بساط گسترده‌تر شود، به ضرورتها بیشتر توجه شود، شورای فقهی عملاً وارد کار شود، تك رویها منسوخ گردد، رشته‌ها تخصصی شود تا فقه ما راه تکامل خود را ادامه دهد.